



صلح امام حسن علیه السلام

در سلسله بحث‌های گذشته، موضوع اختلاف نظر امام حسین علیه السلام با برادرش امام حسن علیه السلام در مورد صلح با معاویه را که در تعدادی از منابع تاریخی آمده، نقل کردیم و آن را با روش نقد مباحث تاریخی مورد نقد و بررسی قرار دادیم و بی‌پایگی اختلاف نظر در میان آن دو بزرگوار را به اثبات رساندیم و نیز بر مبنای عقیده شیعه در مورد عصمت ائمه علیهم السلام و پذیرش امامت هر امام از طرف امام بعدی، به این نتیجه رسیدیم که چنین امری قابل قبول نمی‌باشد. در شماره گذشته با ریشه‌یابی تاریخی، نفوذ این‌گونه گزارش‌های دروغ و بی‌اساس در تاریخ امامت، قلم‌های تحریفگر را افشا کردیم و تحت ۵ بند، قرائن و شواهدی بر بی‌پایگی اختلاف بین اهل بیت ارائه کردیم، اینک دنباله بحث:

۶. جریان اختلاف، خلاف قرآن است

جریان اختلاف امام حسن با پدر بزرگوارش و نیز اختلاف با برادرش امام حسین علیه السلام خلاف نص صریح قرآن است. قرآن مجید آشکارا اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از هرگونه پلیدی و زشتی برکنار دانسته است^(۱).

اختلاف از «خلاف» یا حداقل «اشتباه» ناشی می‌شود که هر دو از مقوله پلیدی

۱. سوره احزاب، آیه ۳۲ و ۳۳.

وزشتی می‌باشند و اهل بیت از هر دو مبرّا و پاکند. احادیث و اخبار ائمه در صورتی قابل قبول هستند که تعارضی با قرآن نداشته باشند.

۷. ادبِ والای اهل بیت علیهم‌السلام

سخن گفتن توأم با پرخاش و بی ادبی با پدر و امامی که اطاعتش واجب است و نیز جواب علی علیه‌السلام که «تو مانند دخترکان دوشیزه گریه سر می‌دهی»، هیچ‌کدام با مقام عصمت و پاکی اهل بیت که مورد تأیید قرآن مجید است، سازگار نیست. مگر نه این است که علی و حسنین علیهم‌السلام بزرگترین عالمان زمان خود به قرآن و فقه اسلامی بوده‌اند؟ آیا امام حسن آیه قرآن را که دستور می‌دهد «وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا فَلَا تُقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تُنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»^(۱) «در باره پدر و مادر نیکی کنید و به آنها حتی اف نگویید و آزار نرسانید و با ایشان با احترام سخن گوید». را که حتی از اف گفتن به پدر و مادر نهی می‌فرماید، از یاد برده بود؟ در تاریخ نقل شده که مردم در زمان علی علیه‌السلام از امام حسن فقه یاد می‌گرفتند^(۲).

همین مورد را می‌توان در مورد اختلاف دو برادر معصوم بر سر صلح مطرح نمود آن‌جا که حسین بن علی علیه‌السلام به برادر می‌گوید: «تو را قسم می‌دهم پدرت را تکذیب و معاویه را تأیید نکنی» و جواب امام حسن علیه‌السلام که «به خدا قسم هرچه گفتم با آن مخالفت کردی می‌خواهم تو را زندانی نمایم» اگر چنین گفت و گویی واقعیت داشته باشد، دیگر چه طهارت و پاکی برای اهل بیت می‌ماند؟! حسین بن علی علیه‌السلام طبق آیه تطهیر اهل بیت امکان ندارد دروغگو باشد پس معنای این نقل تاریخی این است که امام حسن علیه‌السلام کاری می‌کرد که تکذیب امام بر حق قبل و تأیید ملعونی مانند معاویه را نتیجه می‌داد! آیا می‌شود اعضای اهل بیت، همدیگر را تکذیب نمایند؟ آیا می‌شود اهل بیت، ملعونی مانند معاویه را تأیید نمایند؟ اگر می‌شود، چگونه می‌توانیم آیه تطهیر اهل بیت

۱. اسراء، ۲۳.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۰.

را تفسیر نماییم؟

از طرف دیگر، امام حسن علیه السلام نیز طبق آیه تطهیر اهل بیت امکان ندارد دروغگو باشد، وقتی به برادر می‌گوید: «هرچه گفتم با آن مخالفت کردی» و حرف خود را با «قسم به خدا» مورد تأکید قرار می‌دهد و نیز می‌گوید: «می‌خواهم تو را زندانی کنم»، نتیجه می‌گیریم که:

۱. طبق این نقل، حسین بن علی علیه السلام کارهایی کرده که از طرف امام واجب‌الإطاعه (امام حسن) مورد بازخواست واقع می‌شود.

۲. با اقدامات امام بر حق و خلیفه مسلمین مخالفت نموده است.

۳. جرم شرعی و قانونی مرتکب گشته که مستوجب به زندان افتادن بوده است. تکرار می‌کنیم اگر این جعلیات را که به شوخی شبیه‌ترند باور نماییم، در تفسیر و توضیح آیه تطهیر اهل بیت وا می‌مانیم و از طرف دیگر قداست و راستی قرآن -نعوذ بالله- زیر سؤال می‌رود زیرا قرآن به امری گواهی داده (دوری اهل بیت از هرگونه پلیدی و زشتی) که در عمل به واقعیت نمی‌پیوندد!

اصولاً از اهداف جمّالان چنین وقایعی:

الف. شکستن قداست و پاکی و عظمت علی علیه السلام و آل او.

ب. از بین بردن اهمیت، عظمت و راستگویی قرآن مجید می‌باشد.

۸. دستکاری در خطبه علی علیه السلام

جااعلان خبر اختلاف امام حسن علیه السلام با پدر بزرگوارش، قسمتی از خطبه امام علی علیه السلام را در میان متن خبر، با دست‌کاری نقل نموده، دروغ و راست را به هم بافته‌اند تا به اهداف دیگر خود -که ذکر خواهد گشت- برسند. توضیح این که:

در سخنان علی علیه السلام، از جمله «پیامبر خدا در گذشت و...» تا «او بهترین داوران است»، قسمتی از خطبه امام در منطقه ذی‌قار می‌باشد که مورد تحریف و دست‌کاری

واقع شده است. اصل سخنان امام چنین است:

«به نام خدا، حمد و ثنای بی پایان بر پروردگار جهان... با غروب آفتاب نبوت، مصیبت بزرگ و کمرشکنی عموم مسلمانان را فراگرفت که در این میان، مصیبت قوم و خویش و خاندان وی بیش از سایرین بود. پس از رسول خدا ﷺ، ابوبکر زمام قدرت و امور مردم را به دست گرفت و در دوران حکومتش تا حدودی با مسلمانان، نیکو رفتار نمود و مسلمانان نسبتاً از او راضی بودند. بعد از ابوبکر، عمر در کرسی حکومت قرار گرفت و روش ابوبکر را تعقیب نمود. بعد از آن دو، عثمان بر مقام حکومت و خلافت تکیه زد و قدرت و اختیارات مسلمانان را قبضه کرد ولی راه و روشی انتخاب نمود که خشم مسلمانان را برانگیخت تا تصمیم به قتل وی گرفتند و بالاخره او را به قتل رسانیدند [مردم عثمان را بین دو کار مخیر کردند: اول عمل به عدالت و طرد مروان و بنی امیه، دوم استعفا و کناره گیری از خلافت. عثمان هیچ کدام را انجام نداد و با اقداماتی که بر ضد انقلابیون نمود، راه کشته شدن خود را هموار ساخت] آنگاه به سوی من روی آوردید و مرا با اصرار زیاد به قبول این مقام وا داشتید هر چه دست خود را درهم فشردم باز نمودید و هرچه دستم را عقب بردم آن را با زور به سوی خود کشیدید...»^(۱).

۹. نظر علی علیه السلام در مورد سه خلیفه پیشین

در دستکاری مذکور، از قول امام چنان از خلفای پیشین و بیعت مردم با آنان سخن گفته می شود که گویی امام آن سه را بر حق دانسته مشروعیت و بیعت شرعی مردمی برای ایشان قائل است. نظر واقعی آن امام مظلوم در مورد سه خلیفه قبل در خطبه معروف شقشقیه نهج البلاغه به خوبی منعکس است و طوی آن امام به غصب خلافت

۱. العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۱۸ به نقل از نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۹۶.

توسط ایشان آشکارا اشاره می‌نماید و هیچ مشروعیتی برای خلافتشان قایل نیست:

«به خدا سوگند پسر ابوقحافه (ابوبکر) خلافت را مانند پیراهنی پوشید حال آن که می‌دانست من برای خلافت به منزله قطب وسط آسیا هستم، پس ردای خلافت را رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره‌گیری کردم و در کار خود اندیشه می‌کردم که آیا بدون دست (کمک) حمله کنم (برای گرفتن حقم) یا بر تاریکی کوری (گمراهی خلق) صبر کنم، دیدم صبر کردن خردمندی است پس صبر کردم درحالتی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود. میراث خود را تاراج رفته می‌دیدم. تا این که ابوبکر راه خود را به انتها رسانده خلافت را بعد از خود به آغوش ابنِ خطاب (عمر) انداخت. ابوبکر چند روز از عمرش مانده خلافت را (بعد از خودش) در جای درشت و ناهموار قرار داد در حالتی که عمر، سخن تند و زخم زبان داشت، ملاقات با او رنج‌آور بود و اشتباه او بسیار و عذرخواهی‌اش بی‌شمار بود، پس سوگند به خدا مردم در زمان او گرفتار شده اشتباه کردند و در راه راست قدم ننهادند از حق دوری نمودند پس من هم در این مدت طولانی (۱۰ سال و ۶ ماه) شکیبایی ورزیده با سختی محنت و غم همراه بودم. عمر هم راه خود را پیمود و امر خلافت را در جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آنها گمان نمود. پس بار خدایا از تو یاری می‌جویم برای شورایی که تشکیل شد و مشورتی که نمودند، چگونه مردم مرا با ابوبکر مساوی دانسته درباره من شک و تردید نمودند تا جایی که امروز با این اشخاص (پنج نفر اهل شورا) هم‌ردیف شده‌ام و لیکن در فرار و نشیب از آنها پیروی کردم تا این که سوم قوم (عثمان) برخاست (مقام خلافت را اشغال نمود) در حسالتی که هر دو جانب خود را بیاد کرد و اولاد پدرانش (بنی‌امیه) با او همدست شدند، مال خدا را می‌خوردند خوردنی مانند خوردن شتر که گیاه بهاری را می‌خورد (با ولع و حرص) رفتارش سبب سرعت

در قتل او شده پس مردم دور مرا گرفته و از هر طرف به سوی من هجوم آوردند (تا با من بیعت کنند) در نتیجه ازدحام مردم نزدیک بود حسن و حسین زیر دست و پا له شوند و جامه من پاره شود...»^(۱)

۱۰. آیا شیخین حق حکومت داشتند؟

با ذکر این که «مردم با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند»، از زبان کسی که رسیدن به خلافت، حق مسلم وی بود، می‌خواهند بیعت واقعی مردم با سه خلیفه نخست را اثبات شده نشان دهند، در صورتی که چنین نیست. ابوبکر با کودتای سقیفه روی کار آمد. به گفته شاهدان عینی «مردم را با او بیعت می‌دادند». نه این که مردم با او بیعت می‌کردند! فرق این دو بسیار است. عمر با وصیت ابوبکر و عثمان با شورایی که بیشتر به شوخی شباهت داشت، روی کار آمدند^(۲).

حال می‌پرسیم: کدام مردم؟ کدام انتخاب؟ کدام دمکراسی؟ کدام مشروعیت؟ آیا شیخین از پیامبر اسلام دارای وصیتی برای حکومت بوده‌اند؟ مورخان اهل سنت می‌نویسند:

«عباس، عموی پیامبر (در بیماری منجر به فوت حضرت) پیش علی علیه السلام آمده پرسید: آیا می‌دانی که رسول خدا دیگری را غیر از تو (برای خلافت) معین کرده باشد؟ علی علیه السلام گفت: نه به خدا قسم نمی‌دانم. عباس با ابوبکر و سپس عمر ملاقات نموده از هر یک پرسید آیا رسول خدا تو را به چیزی وصیت کرده و تو را به جای خود تعیین کرده است؟ ابوبکر و عمر جواب دادند نه»^(۳).

۱. نهج البلاغه فیض الإسلام، خطبه سوم.

۲. در این زمینه به نوشته دیگر نویسنده تحت عنوان «شیخین، تعیین خلیفه و نقش عبدالرحمان بن عوف» که در آینده نزدیک به چاپ خواهد رسید، مراجعه فرمایید.

۳. ابن قتیبه دینوری، امامت و سیاست، بخش اول، ص ۲۰، مقریزی (متوفای ۸۴۵) النزاع و التخاصم، ص ۹۸ و ۹ (ترجمه سید جعفر غضبان، انتشارات مرتضوی، بی‌جا، بی‌تا).

۱۱. علی علیه السلام خلیفه پیامبر بود

با نقل این که علی علیه السلام گفت: «من هیچ کس را سزاوارتر از خود به خلافت نمی‌دیدم» جاعلان می‌خواستند افضل بودن امام بر حکومت را نظر شخصی امام قلمداد نمایند نه نظر مردم و حقیقتی تاریخی که نص صریح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به آن بارها تأکید فرموده بود. در این مورد اعترافی بس مهم از شخصی که کینه عجیبی با امام و فرزندان ایشان داشت یعنی عایشه وجود دارد. همان عایشه‌ای که به قول ابن عباس «نمی‌توانست درباره علی خیری بر زبان آورد»^(۱).

ام سلمه (از همسران پیامبر) از عایشه پرسید: ای عایشه آیا این سخن را در حق علی ابن ابیطالب از زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ای و گواهی می‌دهی که فرمود: «علی خلیفه من است در حال حیات و بعد از ممات؟». پس عایشه گفت: «آری چنین است و از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق علی این سخن را شنیدم و بر این گواهی می‌دهم»^(۲).

۱۲. اطاعت حسن علیه السلام از پدر

عمل امام حسن علیه السلام در همان منابعی که قصه اختلاف را بازگو نموده‌اند ناقص و مبطل اختلاف پسر و پدر می‌باشد. زیرا در همان منابع تاریخی آمده است:
امام علی علیه السلام فرزندش حسن علیه السلام را همراه مالک اشتر و عمار یاسر جهت تشویق و تحریض مردم کوفه برای پیوستن به اردوی علوی جهت جنگ با طلحه و زبیر فرستادند. در این زمان حاکم کوفه ابوموسی اشعری (آن پیرمرد کم‌خرد) بود که مردم کوفه را از پیوستن به لشکر علی علیه السلام باز می‌داشت. حسن بن علی علیه السلام چون در مسجد کوفه او را به چنان حالی دید، به او فرمود:

«چرا مردم را از یاری ما واپس می‌کشانی؟ به خدا ما جز اصلاح، چیزی نمی‌خواهیم و کسی مانند امیرمؤمنان علی دست به کاری نسنجیده نمی‌زند».

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۱۶.

۲. الفتوح ابن اعثم، ص ۴۰۸.

و خطاب به مردم کوفه فرمود:

«ای مردم، فراخوان فرمانروای تان را پاسخ گویند و به سوی برادرانتان روان گردید. دعوت ما را پاسخ گویند و برای چاره کردن آن چه ما و شما گرفتار آن گشتیم به یاری ما برخیزید».

آنگاه افزود: همانا امیر مؤمنان می‌گوید:

«من برای این کار یا ستم‌کار بیرون آمدم یا ستم‌دیده. اگر ستم دیده باشم یاریم کنید و اگر ستم‌کار باشم داد خود از من بستانید، به خدا سوگند طلحه و زبیر نخستین کسانی بودند که با من بیعت کردند و نخستین کسانی بودند که پیمان خود را شکستند، آیا اندکی از دارایی (بیت‌المال) را ویژه خود ساختم یا فرمان خدایی را دیگر کردم؟» برخیزید و روان شوید و به کارهای نیک وادارید و از کارهای بد بازدارید».

چون حسن علیه السلام سماجت ابو موسی را دید بر او بانگ زد که:

«ای بی مادر، از کار ما کناره‌گیر [از طرف ما از حکومت برکوفه معزولی] و از تخت سخنوری ما (منبر) به زیر آی»^(۱).

مردم فراخوان حسن علیه السلام را قبول کرده و تعداد زیادی - که در منابع از ۹۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ نوشته‌اند^(۲) - همراه او بیرون آمده به اردوی علوی پیوستند.

عبدالله بن زبیر - که به نوشته منابع، مورد لعن امام علی علیه السلام قرار گرفته بود^(۳) - در سخنرانی بر مردم بصره علی علیه السلام را قاتل عثمان شناسانیده و گفت که علی لشگر گردآورده تا بر شهر شما بتازد و آن را بگیرد. چون خبر این سخنرانی به حسن علیه السلام رسید

۱. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۰۱ تا ۲۴۰۷. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷۸۶ تا ۱۷۹۱. الأخبار الطوال، ص ۱۸۱. امامت و سیاست، بخش اول، ص ۹۴.

۲. طبری، ج ۶، ص ۲۴۰۵. کامل، ج ۴، ص ۱۷۹۰. الفتوح ابن اعثم، ص ۴۱۵. الأخبار الطوال، ص ۱۸۲.

۳. مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۰۲. امامت و سیاست، بخش اول، ص ۶۹.

در میان لشکر برخاسته و خطبه‌ای بلیغ ایراد فرموده و طی آن گفت:

«... می‌دانید پدر او زبیر به همه وقت در حق عثمان چه سخن‌هایی گفته و او را به چه شکل نام می‌نهاده و طلحه در حیات عثمان، چه نوع تصرف‌هایی در بیت‌المال می‌کرده. عبدالله زبیر را کی حد آن باشد که پدر مرا به چنین کاری متهم دارد؟ حجت بزرگ، پدر او زبیر آن است که می‌گفته: من با علی به دست بیعت کرده‌ام، نه به دل. [حضرت مجتبی در این جا سفاقت و حماقت زبیر و پسرش را ثابت کند، زیرا بیعت با دست می‌شود، دل که دیدنی نیست تا مردم ببینند چه کسی از دل بیعت نموده است!] به بیعت خود اقرار کرده و انکار بعد از اقرار، مسموع نمی‌باشد، مردم کوفه روی به دفع اهل باطل آورده‌اند، ما را با انصار عثمان کاری نیست و با ایشان جنگ نداریم. محاربت ما با کسانی است که متابعت کسی می‌کنند که بر شتر نشسته یعنی عایشه! (۱)».

اگر واقعاً حسن بن علی علیه السلام به کارها و اقدامات پدر از جمله جنگ با اهل جمل اعتراض داشت آیا به مأموریت کوفه می‌رفت؟ مأموریت خود را به نحو احسن انجام می‌داد؟ در مقابله با سم‌پاشی پسر ملعون زبیر (۲) سخنرانی می‌فرمود؟

۱۳. سکوت سایر منابع تاریخی

مطلب مهمی چون اختلاف امام حسن با امام علی علیه السلام در امر خلافت و جنگ با اصحاب جمل اگر واقعاً وجود داشت، در منابع معتبری مانند تاریخ یعقوبی، مروج‌الذهب مسعودی، و الفتوح ابن اعمش منعکس می‌شد، در حالی که این مطلب در این منابع وجود ندارد، حتماً مطلب را چنان سبک و سخیف یافته‌اند که به نقل نمی‌ارزید!

۱. الفتوح، ص ۴۲۲ و ۴۲۳.

۲. در ایام کامکاری عبدالله بن زبیر در مکه و مدینه، و برخی بلاد دیگر، او و برادرش مصعب، کشتار و حشتناکی از شیعیان نمودند. عبدالله گروهی از آل علی را در دره‌ای در مکه جمع کرد و در صدد آتش‌زدنشان برآمد. اما مختار آنان را نجات داد. او می‌گفت: چهل سال است دشمنی خاندان علی را در دلم نهان داشته‌ام. (رجوع کنید مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۸۰ تا ۹۰).